



درباره تفکر

دکتر محمد مهدی اعتصامی

مؤلف کتاب‌های درسی دین و زندگی

به همین دلیل، اندیشمندان زیربنای حیات انسانی را تفکر دانسته و گفته‌اند که زندگی بشر بدون آن سامان نمی‌یابد و تکمیل نمی‌شود (المیزان، ج ۵: ۲۵۹). نیز گفته‌اند تفکر «وسیله دستیابی به جمیع کمالات و معارف مادی و معنوی و مقدمه ضروری سلوک باطنی است» (چهل حدیث: ۱۹۱).

اصل وجود قوه تفکر و تعقل در انسان، امری ذاتی و خدادادی است، نه آموختنی و اکتسابی. به عبارت دیگر، انسان بما هو انسان متغیر است و اندیشیدن در ذات وی است اما این قوه با تربیت، رشد می‌یابد، شکوفا می‌شود و به فعلیت می‌رسد.

هدف و غایت تفکر

درک حقیقت و نیل به آن با تفکر به دست می‌آید^۳ (کافی، ج ۱: ۹). به عبارت دیگر، انسان با تفکر و خردورزی «دانای به حقایق» می‌شود و میل خود به حقیقت‌جویی را پاسخ می‌دهد. بنابراین، هر قدر زندگی انسان با تفکر بیشتر و عمیق‌تر توأم شود، به حقایق بیشتر و متعالی تری دانایی گردد و به هر میزان که این تفکر کاهش یابد، دانایی نیز اندک خواهد شد.

اما حقایق چه چیزهایی هستند که می‌توانیم با تفکر آن‌ها را بشناسیم؟

حقایق بر دو دسته‌اند:

دسته‌ای اول از حقایق، واقعیت‌ها و موجودات جهان هستی و روابط و قوانین حاکم بر آن‌هاست. خدا، فرشتگان، ستارگان، کهکشان‌ها، زمین، درختان، حیوان‌ها، انسان‌ها

◀ کلیدواژه‌ها: تفکر، عقل عملی، انسان، کمال، حقیقت‌جویی.

ماهیت تفکر

تفکر جریان قاعده‌مند، منظم، جهتدار و منتج و موّد دستگاه عقل و اندیشه انسانی برای دستیابی به حقیقت است^۱ (آیین خردورزی، ص ۱۶۹). تفکر یکی از شگفت‌انگیزترین اعمال ذهنی بشر است که با آن به کشف مجهولات می‌پردازد، به سوال‌های خود پاسخ می‌دهد، جهان پیرامونش را می‌شناسد و زندگی خود را سامان می‌بخشد. دانش منطق، روش اندیشه‌ورزی و تفکر را توضیح می‌دهد و به شرح اقسام آن می‌پردازد.

انسان و تفکر

کودک با قوه تفکر متولد می‌شود و از همان آغاز چشم گشودن به جهان، با کنجکاوی فطری خود به شکوفایی این قوه می‌پردازد. گویا خود می‌داند که این بذر چگونه به درختی تنومند تبدیل می‌شود و به برگ و بار می‌نشینند. آری، خالق حکیم راه کمال و پیشرفت را در خلقت هر یک از مخلوقات خود به ودیعه نهاده است و آن‌ها را به سوی مقصدشان راهبری می‌کند.^۲

از این روست که کودک فطرتاً حقیقت‌جوست و کنجکاوی او برخاسته از حقیقت‌جویی اوست (مجموعه آثار، ج ۳: ۴۹۲). یعنی کودک به دنبال شناخت حقایق است؛ ابتدا حقایق کوچک پیرامونی و بعد، که به تدریج رشد می‌کند، حقایق بزرگ دوردست و متعالی.

درک حقیقت و
نیل به آن با تفکر
به دست می‌آید.
به عبارت دیگر،
انسان با تفکر و
خردورزی «دانای
به حقایق» می‌شود
و میل خود به
حقیقت‌جویی را
پاسخ می‌دهد



و قوانین میان آن‌ها مانند قانون جاذبه، قوانین گازها و قوانین نور و ...

دستهٔ دیگر از حقایق، به اعمال و رفتار انسان مربوط می‌شوند؛ یعنی خوبی‌ها و ارزش‌هایی که هر انسانی باید در زندگی به آن‌ها پایبند باشد: راست‌گویی، عدالت‌خواهی، رعایت حقوق دیگران، احترام به پدر و مادر، انجام واجبات، دوری از محramات، احترام به قانون و ...

عقل، وقتی که در واقعیت‌ها و موجودات عالم تفكر می‌کند تا آن‌ها را بشناسد، «عقل نظری» نامیده می‌شود و آن گاه که می‌اندیشد و فکر می‌کند تا خوبی‌ها را از بدی‌ها، ارزش‌ها را از ضد ارزش‌ها، رفتارهای زیبا را از رفتارهای زشت بازشناشد، آن را «عقل عملی» می‌نامند.^{۴۸}

همهٔ این دانایی‌ها با تفکر به دست می‌آید. از این رو امیرالمؤمنین، علی - عليه السلام - در تعبیری زیبا و لطیف، عقل را به درختی تشییه کرده که ریشه آن فکر و میوه‌اش سلامت از جهل و پنداش و زشتی است: **أَصْلُ الْعَقْلِ الْفِكْرُ وَ ثَمَرَتُهُ السَّلَامُ**: ریشهٔ عقل فکر است و میوهٔ آن سلامت است (گفخار امیرالمؤمنین علی (ع) ۱۵۸).

امام صادق - عليه السلام - ثمره و نتیجهٔ توجه به عقل نظری و عملی را این‌گونه بیان می‌فرماید:

«انسان خردمند و عاقل حق را به‌احتی می‌پذیرد و در مقابل قول حق منصف است. در برابر باطل سرکش است و با سخن باطل مخالفت می‌کند. از منافع زودگذر می‌گذرد اما از دین خود دست بر نمی‌دارد. نشانهٔ عاقل دو چیز است: راست‌گویی و درست‌کرداری. خردمند هرگز سخنی نمی‌گوید که نزد عقل مردود است و کاری نمی‌کند که خود را در معرض تهمت قرار دهد. در برخورد با افراد ناملایم مدارا می‌ورزد و در کارهای خود همواره علم را چراغ راه قرار می‌دهد و در همهٔ احوال بر دباری رارفیق خود می‌سازد و در پیمودن راه‌ها معرفت را همراه و رفیق راه می‌کند.»^{۴۹} (مصاحف الشریعة و مفتاح الحقيقة: ۱۵۹).

امام صادق - عليه السلام - همچنین می‌فرمایند:

«ستون خیمهٔ وجود انسان عقل است. این عقل، سرچشمۀ زیرکی، فهم، حافظه و علم است. با رخدوری انسان به کمال می‌رسد و همین خرد است که راهنمای و بینایی‌بخش و بازکننده قفل‌های امور اوست. آن گاه که انسان نور عقل را کمک کار خود نماید، دانا، حافظ، یادآور، زیرک و اهل فهم می‌شود.

در این صورت است که پاسخ به «چگونه»‌ها، «چرا»‌ها و «کجا»‌ها را بداند و خیرخواه و بدخواه خود را تشخیص دهد. در آن صورت «مسیر» زندگی خود و پیوندها و جدایی‌های خود را بازشناسد و در پرستش خدای یگانه و فرمانبرداری از او اخلاص ورزد...»^{۵۰} (أصول کافی، ج ۱: ۴۸).

از این سخنان نورانی نتایج چندی می‌توان گرفت؛ از جمله:

الف) خردمندی در کودکی مانند نهال نوپایی است که باید رشد آن، عامل رشد آن، تفکر است. باید از طریق این ریشهٔ تغذیه شود تا شکوفا گردد و برگ و بارگ دهد. پس کودکی که کنچکاوی می‌کند، دارد درخت خردمندی خود را آبیاری می‌کند.

ب) خردمند هم در بارهٔ واقعیت‌ها راست و درست خبر می‌دهد و هم در رفتار و اخلاق درست عمل می‌کند؛ یعنی هم تابع عقل نظری است و هم تابع عقل عملی.

ج) پاسخ سوال‌های اساسی زندگی (چگونه‌ها، چراها، کجاها و ...) تنها وقتی میسر است که فرد در مسیر تفکر و خردمندی گام بردارد.

د) برترین میوهٔ درخت تفکر و خردمندی، دستیابی به برترین حقیقت، یعنی «معرفت به خدای یگانه» و «یکتاپرستی» است که نتیجهٔ آن رسیدن به زندگی سالم و حیات طبیه است.

موانع تفکر

دشمن اصلی تفکر و مانع رسیدن به حقیقت، «هوای نفس» است. میل انسان به امور پست، حیوانی و دنیایی سبب می‌شود که انسان در هنگام قضاوت و داوری و استدلال، جانب حق را نگیرد و به باطل تن دهد.

امام صادق - عليه السلام - در ادامهٔ سخنی که قسمتی از آن قبلاً آمد - می‌فرماید:

و هوای نفس دشمن عقل و مخالف حقیقت و همنشین باطل است. هوای نفس از شهوت‌های نفسانی نیرو می‌گیرد. علامات و نشانه‌های هوای نفس از چهار چیز تولید می‌شود:

۱. خوردن مال حرام

۲. غفلت از وظایف الهی

۳. سستی و مسامحه در بجا آوردن آداب و سنت الهی که بی‌باکی در فرو رفتن در شهوت‌های نفسانی و لهو و

لعب (مصالح الشریعة و مفتاح الحقيقة: ۱۶۰).

خردمندی در
کودکی مانند نهال
نوپایی است که باید
رشد کند. عامل
رشد آن، تفکر
است. باید از طریق
این ریشهٔ تغذیه
شود تا شکوفا
گردد و برگ و بارگ
دهد. پس کودکی
که کنچکاوی
می‌کند، دارد درخت
خردمندی خود را
آبیاری می‌کند



قرآن کریم افرادی را که تابع هوای نفس‌اند و اخلاقی الهی را رعایت نمی‌کنند، جاہل می‌نامد و می‌فرماید: «همانند کسانی نباشید که گفتند شنیدیم ولی نمی‌شنوند. همانا بدرین جنبندگان به نزد خداوند کران و کورانی هستند که اهل خردورزی نیستند». (انفال، ۲۱ و ۲۲) این افراد در مرحلهٔ نهایی ارزیابی از زندگی، در قیامت، حسرت‌زده می‌گویند: «اگر گوش می‌دادیم و تعقل می‌کردیم، از یاران آتش نمی‌شدیم.» (ملک، ۱۰)

بی‌نوشت‌ها

۱. منطق دانان و فلاسفه با عبارت‌های مختلفی تفکر را تعریف کردند، که بسیار به هم نزدیک است. برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توان به این آثار مراجعه کرد: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۵ (کلیات منطق، ص ۹۹)، ابن سینا، اشارات و التنبیهات، ج ۱، ص ۱۰-۱۴؛ حاج ملا‌هدای سبزواری، شرح المنظمه، ص ۱۸؛ علامه طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۲۵۲، محمدرضا مظفیر، منطق، ص ۱۹.
۲. «الذی حَقَّ فَهُدِيَ» (الاعلی/ ۲ و ۳)، «قالَ رَبُّنَا الذی أَغْلَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ تَمَّ كَدِي» (طه/ ۵۰).
۳. معرفت به حقیقت از سه راه برای انسان به دست می‌آید. راه آن درونی است، یعنی در هر فرد انسانی هست، که عبارت‌اند از: «تفکر» و «شهود». تفکر، معرفت و دانش حصولی به حقایق را به انسان می‌دهد و شهود که از راه تزکیه باطن و با سیر و سلوک صورت می‌گیرد، علم حضوری را برای انسان به ارمغان می‌آورد. راه بیرونی کسب معرفت، پیامبران و امامان (صلوات‌الله علیهم) و کتاب‌های اسلامی هستند که از طریق وحی به انان داده شده است. البته راه در کتاب‌های اسلامی نیز همان قوه تفکر و تعقل است که در درون انسان است. از این‌رو امام کاظم (ع) پیامبران و ائمه را حجت ظاهر و عقل و تفکر را حجت باطن نامیده است.
۴. برای تحقیق بیشتر درباره عقل نظری و عقل عملی می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۸ (درس‌های الهیات شفا)، ص ۴۰۸ و ۴۹؛ قال الامام الصادق (ع): «الْعَاقِلُ مَنْ كَانَ ذَلِكَ عَذْنَ إِحْيَاهُ الْحَقَّ مُصْفَأً بَقَوْلِهِ جَمْهُواً عِنْدَ الْبَاطِلِ حَصِيبًا بَقَوْلِهِ تَنْزِكَتِيَاهُ وَ لَا يَتَرَكُ دِينَهُ وَ ذَلِيلُ الْعَاقِلِ شَيْئَنَ حَدْقُ الْغَوْلِ وَ ضَوَابُ الْغَفَلِ وَ الْعَاقِلُ لَا يَخْدُثُ بِمَا يَنْكِرُهُ الْغَوْلُ وَ لَا يَتَرَعَّضُ لِلتَّهْمَةِ وَ لَا يَدْعُ مَذَارَةً مِنْ ابْتِلَى بِهِ وَ يَكُونُ الْعِلْمُ ذَلِيلَهُ فِي أَعْمَالِهِ وَ الْحَلْمُ رَفِيقَهُ فِي أَشْوَالِهِ وَ الْغَرْفَةُ بَقِيَّتَهُ فِي مَذَاهِبِهِ».
۵. قال الامام الصادق (ع): «دَعَاعَةُ الْإِنْسَانِ الْعُقْلُ وَ الْعَقْلُ مَنْهُ الْفَطَّةُ وَ الْفَطَّةُ وَ الْحَفْظُ وَ الْعِلْمُ وَ الْعَقْلُ يَكْمَلُ وَ هُوَ ذَلِيلُهُ وَ مَصْرُورٌ أَمْرُهُ فَإِذَا كَانَ تَأْبِيدُ عَقْلَهُ مِنَ الْتَّوْرُ كَانَ مَالَمًا حَافِظًا دَأْكِرًا أَطْلَانًا فَمَمْتَحَنَ أَمْرُهُ فَإِذَا كَانَ تَأْبِيدُ وَ عَرَفَ مِنْ نَصْخَةٍ وَ مِنْ غَنْشَةٍ فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ عَرَفَ مَخْرَاهُ وَ مَوْضُولَهُ وَ مَفْصُولَهُ وَ أَخْلَصَ الْوَحْيَانِيَّةَ لِلَّهِ وَ الْأَفْرَازَ بِالْطَّاغِيَّةِ...».
۶. برای توضیح بیشتر مراجعه کنید به: «شرح حدیث جنود عقل و جهل»، امام خمینی (رحمه‌الله علیه) سوره نقره، آیه ۲.

منابع

۱. بهشتی، سعید، آینین خردورزی
۲. روح‌الله الموسوی‌الخمینی، چهل حدیث
۳. شیخ‌الاسلامی، سیدحسن، گفتار امیرالمؤمنین علی (ع)
۴. طباطبائی، علامه سیدمحمدحسین، المیزان
۵. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، جاپ اسلامیه
۶. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۳ (فطرت).
۷. —————، مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۱۹ (مسئله شناخت).
۸. —————، مصباح الشریعة و مفتاح الحقيقة.

جلوه اصلی هوای نفس، بی‌تقوایی و اولین اثر بی‌تقوایی، خروج از انصاف در هنگام قضاؤت و داوری است. قرآن کریم، که نور مبین است، تنها می‌تواند کسی را راهنمایی کند که در قدم اول دارای تقوا باشد.^۷ همان‌طور که امام صادق (ع) در سخنی دیگر فرموده است، کسی که گرفتار هوای نفس است، گرفتار رذائل اخلاقی می‌شود و به میزانی که در گرداب این رذائل فرو رود، زندانی جهل می‌گردد.^۸

«تقوا» به معنی «حفظات» و «نگهداری» است. انسان متقدی کسی است که در هنگام ازیابی و قضاؤت درباره‌چیزی، بر خودش تسلط دارد و نمی‌گذارد هوای نفس دخالت کند و در نتیجه، از آنچه تفکر و منطق و استدلال به او می‌گوید، پیروی می‌کند (تفسیرالمیزان، ج ۱، ذیل آیه ۲ سوره بقره). انسان در کودکی دارای مرتبه اولیه تقوا، یعنی تقوای فطري است. کودک حقیقت را باطل جلوه نمی‌دهد و باطل را به جای حقیقت نمی‌گذارد. کودک همان را که می‌بیند و حس می‌کند گزارش می‌دهد. او لبریز از انصاف و حقیقت‌جویی است. رفتارهای غلط‌والدین و دیگر اطرافیان و تربیت ناقص و ناصحیح آسان، جوانه‌های بی‌تقوایی را در جود وی می‌کارد و به تدریج حس حقیقت‌طلبی او را به خصوص در بُعد عقل عملی و تفکر در امور مربوط به زندگی، کم‌فروغ می‌کند و باعث می‌شود که او به جای تأثیرپذیری از استدلال، تحت تأثیر عواملی مانند عوامل زیر تصمیم بگیرد (مجموعه آثار، (مسئله شناخت)، ج ۱۹: ۱۳).

۱. ظن و گمان

۲. تقلید از گذشتگان

۳. خشم و کینه

۴. شهوات و امیال

۵. شخصیت‌ها و گُبرا

۶. تعصب

۷. نظر اکثریت

۸. لجاجت

۹. دلبستگی و حب بی‌جا

علاوه بر این، انسان آن‌گاه به موفقیت و رستگاری حقیقی می‌رسد که تفکر در حوزه حکمت عملی را دوش به دوش حکمت نظری به پیش ببرد. چه بسیار دانشمندانی که از علوم طبیعی و انسانی و نظایر آن برخوردار بوده، اما زندگی سعادتمندانه‌ای نداشته‌اند؛ زیرا اهل عبرت گرفتن نبوده‌اند، به اخلاق فاضله آراسته نشده و در برابر هوای نفس توانایی ایستادگی نداشته‌اند.

